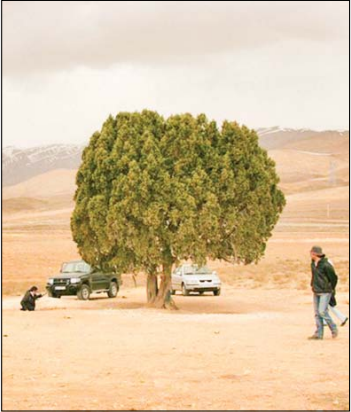


سینمای جهان

قطعه گم‌شده

● **تارا! استاد آقا:** «من بدمن را کم کرده‌ام». اولین انیمیشن بلند «ژمی کلاین» است که با همکاری گیوم لورن، نویسنده فیلم‌نامه «سرگذشت شگفت‌انگیز آمیلی پوئل» نوشته شده و اقتباسی از رمان «Happy Hand» به قلم همین نویسنده است. فیلم «کلاین» یک افسانه شهری مدرن درباره سرنوشت، مقاومت و بیگانگی است که لحظات عاشقانه بی‌شائبه‌ای را رقم می‌زند. «من بدمن را کم کرده‌ام» در دو پیرنگ موازی روایت می‌شود. یکی از زبان دست داده‌ش نافل، جوان مراکشی مقیم فرانسه که سفری ادیسوهار برای رسیدن به صاحبش طسی می‌کند و دیگری داستان سرنوشت ترازیک نافل که با دو ترومای اساسی در زندگی‌اش همراه است. موسیقی تأثیرگذار «دن لوی» که اغلب صحنه‌های فیلم را کامل می‌کند، جولانگاه ساخت اتمسفری اندوهناک و هم‌زمان باشکوه است که خاصیتی تسکین‌دهنده و جادویی دارد. فیلم در ابتدا با سکانس‌هایی متضاد آغاز می‌شود که درون‌مایه فیلم‌نامه را در پیرنگی خلاصه آشکار می‌کند. حادثه‌ای که در کارگاه چوب‌بری برای نافل اتفاق می‌افتد و مگسی که مثل سایه مرک در سرنوشتی منحوس، گرد نافل و خانواده‌اش می‌گردد و با چشمانی خونین در حال بازی روی زمین خون‌آلود است و صحنه بعد که کات می‌شود به خاطره‌ای گرم و پرشور از نافل و پدرش که سعی دارد شیوه به‌دام‌انداختن یک مگسر را به نافل آموزش دهد. جمله کنایی پدر که قاعده بازی را به نافل یاد می‌دهد اما دشواری آن را نیز گوشزد می‌کند و اینکه همیشه نمی‌توان در این بازی برنده بود، همچون یک پیشگویی و نصیحتی غبارآلود و دردآور جلوه می‌کند که باز هم نافل بی‌توجه و حواس‌پرت را گرفتار می‌کند و باعث می‌شود در این مبارزه پیاپی نیز بازنده باشد. بازنده‌ای زیرک که سرانجام حقه‌ای هوشمندانه و خلاقانه برای مبارزه با مگس (که نمادی از زندگی، سرنوشت و بحران‌هایش) است، کشف می‌کند. حقه‌ای که خطرکردن، شجاعت و بر خلاف نظم راکد و ملال‌آور زندگی روزمره عمل‌کردن است. گرچه نافل در پایان قطعه‌ای از وجودش (دست) و تکه‌ای از روحش (کابریل) را از دست می‌دهد، اما می‌تواند بر پایه شخصیت غیرقابل پیش‌بینی و پرتکسر راه‌های رهایی ریسک‌پذیرانه‌اش را طراحی کند و از چنگال سرنوشت محتوم زهرآگینش بگریزد. «من بدمن را کم کرده‌ام» درباره زندگی انتخاب‌نشده شخصی است که سعی دارد خودش را فارغ از هر واقعه اثرگذار بیرونی‌ای کامل کند. آنچه او را در این مسیر یاری می‌دهد، عنصر پویای عشق است که نافل را از شخصیتی ایستا و منفعل به شخصیتی دینامیک و پویا تبدیل می‌کند. اگرچه کابریل در قامت قم فاناتل فیلم‌های نواز مطرح می‌شود اما شخصیتی متحول‌کننده و الهام‌بخش است. شیوه ورود شخصیت کابریل به فیلم و آشنایی‌اش با نافل که ازطریق صدای او انجام می‌شود، یک آشنایی زیبا و کلاسیک و هم‌زمان مدرن است که با عنصر تضاد همراه است. یکی از نقاط قوت فیلم، پرهیز نویسنده و کارگردان از ساتی‌مانتالیسم رایج چنین پیرنگ‌هایی است، به‌گونه‌ای که در طول فیلم مخاطب هرگز تزلجمی اغراق‌شده نسبت به نافل و سرنوشت ترازیکش احساس نمی‌کند. در سکانس‌های ابتدایی، شاهد کودکی گرم و شاد نافل هستیم که به‌خوبی و تکین فضاسازی شده است. خاطرات مخو و سیاه و سفیدی از نافل به تصویر کشیده می‌شود که همچون فضاهایی فانتزی و رؤیایوار، کشف جهان هستی را ازطریق دست نافل و ضبط صداهای محیط پیرامونش تداعی می‌کند. صحنه‌هایی نوستالژیک و امن که بعد از بازگشت به صحنه پارک‌شدن موتورسیکلت مقابل پیژافروشی و مواجه‌شدن با نaffلی که قرار بود پیاپیست و قضاوت‌ر شد، درحالی‌که یک بیرون‌تِر غداست، مخاطب را وارد یک فانتزی حقیقی می‌کند، فانتزی‌ای که نوعی مکانیسم تدافعی است و وظیفه‌اش همواره پوشاندن شکاف با حفره‌ای معین است، زمانی به دنیای شخصیت وارد می‌شود که شخصیت از مواجه‌شدن با واقعیت مولناک زندگی‌اش ناتوان است و با پناه‌بردن به آن درصدد به‌دست‌آوردن رضایت درونی و امنیت است. اما در صحنه فوق در فرمی دیالکتیک، برشی حقیقی از یک زندگی موفق است که به فانتزی تبدیل می‌شود و ما را در ادامه با زندگی سرد و تیره نافل در واقعیت مواجه می‌کند. شیوای منحصربه‌فرد و آشنایی‌زده‌اشده از کارکرد فانتزی که کاپلین در بستر فیلمیک فرم روایی فیلمش نشانه‌گذاری می‌کند. «من بدمن را کم کرده‌ام»، روایتی سوررئالیستی از جداشدن اجزای کل یک معنا‌دار است که در قالب مفاهیم عمیق زندگی مثل خانواده، عشق و اعضای بدن روایت می‌شود. تکه‌هایی جداشده از یک روح که برای همیشه از دست می‌رود و در قالب عشق آشکار می‌شود. در زندگی هر یک از ما، همواره قطعاتی جداشده وجود دارند که بخش درونی و مازمونی روحمان پنهان می‌شوند تا زخم‌هایی کهنه و احساساتی ازدست‌رفته، تا ابد ریشه‌های سست روح را محکم و آرام‌آرام آن را تتاور کنند. دست نافل که در ابتدا با عکس‌العمل‌های رئالیستی همچون لمس‌کردن حلزون‌ها، گرفتن میکروفون و صدف‌های دریایی همراه است، بعد از جداشدن از کالبد اصلی‌اش، به نمادی استعاری تبدیل می‌شود که با برخورداری از احساسات شگرف انسانی که هنوز زنده است، ارتباطی ژرف با روح، وجدان و خویشتن خود دارد. «من بدمن را گم کرده‌ام»، افسانه‌ای مسحورکننده است که در ناخودگاه مانند یک فانتزی اندوهناک و پراگماتیستی با روایای قابل دسترس عمل می‌کند که برای گریز از واقعیت رنج‌آور زندگی، می‌توان به آن اتکا کرد و امیدوار بود.



گروه هنر: احمد عرب‌بیگی، هنرمند مجسمه‌ساز، از آماده‌شدن مجسمه عباس کیارستمی برای نصب در زیر تک‌درخت معروف خبر داد. به گزارش روابطعمومی پروژه، احمد

عرب‌بیگی درباره مجسمه عباس کیارستمی گفت: «خوشبختانه ساخت مجسمه زنده‌یاد عباس کیارستمی تمام شده و قرار است به زودی در زیر تک‌درخت معروف نصب شود».

عرب‌بیگی بیان کرد: «از همان ابتدا زمانی که مهدی شادی‌زاده ساخت مجسمه این کارگردان بزرگ را به من پیشنهاد کرد، به علاقه زیاد پذیرفتم. در ابتدا یک‌سری طرح زدم و بعد از برنامه‌ریزی و هم‌فکری طرح نهایی مورد تأیید قرار گرفت. تمامی کارها و حتی ایده هم توسط مهدی شادی‌زاده انجام شد که به نظر من انتخاب مناسبی برای این مجسمه بود». این مجسمه‌ساز عنوان کرد: «مهم‌ترین موضوع این بود که تصمیم گرفتیم کار خیلی شلوغ نباشد، به همین دلیل چندین‌بار برای دیدن تک‌درخت رفتیم و همه جوانب را مورد بررسی قرار دادیم؛ در نهایت

گفت‌وگو با هانی نجم درباره «دودلینگ آرت» در ایران

بیانی بصری از حالتی ناخودآگاه

دیوار نقاشی‌ی کند و این نقاشی‌ها با نقاشی‌های روی دیوار Rouffig-nac روپینگاک (غار صد ماموت که مربوط به ۱۳ هزار سال پیش هست) مقایسه کردند و دیدند نقاشی کودکان با بادهگی شروع شده و با انسجام و هدف بیشتری ادامه پیدا کرده است. می‌توان گفت نقاشی‌های غار روپینگاک، پیشینه کودکان امروزی است که به همین شیوه از سنین سه تا هفت‌سالگی مشغول نقاشی هستند.



▲ تفاوت «خط‌خطی»، «دودلینگ» و «طراحی اتوماتیک» چیست؟

خط‌خطی شاید ابتدایی‌ترین شکل علامت‌گذاری یا «نقاشی» است که در نقاشی‌های اولیه و کودکان نقشی سازنده بازی می‌کند. در حالی که «دودلینگ» هنوز یک پدیده گسترده است، دغدغه‌ای عمدتاً بزرگسالانه محسوب می‌شود که معمولاً در جلسات یا تماشای تلفنی با ذهنیت غیابی (بی‌پروا) تولید می‌شود. اما «طراحی اتوماتیک» یک شیوه ادعای نمایشی‌تر و مفصل‌تر است که در حالتی شبیه به خلسه (سوکستی) انجام و گاهی در ملاعام اجرا می‌شود. کسانی که مانند خط‌خطی و دودلینگ، درگیر آن می‌شوند، لزوماً هنرمندان ما می‌خواهیم صرفاً ذهن ناهوشیار را به یک شیوه خیالی به کار بگیریم و تصاویری را که از ناخودگاه به سطح می‌آیند، ثبت کنیم. هنگامی که خط‌خطی به پایان رسید، برای مدتی کاغذ را کنار بگذارید. بعد از آرام‌شدن به آن نگاه کنید. ببینارید، کمک‌کم احساسات جدید یا ایده‌هایی نوا ز

رئیس‌جمهورهای آمریکا، ۲۶ نفر در جلسات خود از «دودلینگ» استفاده می‌کردند.ازشخصیت‌های مشهور می‌توان از آلبرشت دورر، داستایوفسکی، «دسیروس اراسموس» تا افراد ناشناس قرن ۱۶میلادی و... نام برد که دودلینگ‌های آنها «ارنست کامبریج»، مورخ مشهور هنر را در مطالعات رسمی و معتبرش مسحور و شیفته کرده بود.

▲ آیا «دودلینگ آرت» انواع مختلفی دارد؟

بله. پنج نوع مختلف دارد. Zentangle روش هندسی است که یک راهب بودایی آن را ابداع کرد که بر اساس مکتب «دن» و «مدیتیشن» انجام می‌شود. از یک نظم آریزش‌تعمین‌شده شکل می‌گیرد و به نوعی آگاهانه است. Zentangle روشه در zentangle دارد ولی از نظم هندسی خارج شده و بیشتر به سمت doodling و خطوط ناخودگاه گرایش پیدا می‌کند. Stendoodling ابتدا شابلونی را درست می‌کند و بر اساس شابلون اولیه و تکرار آن طرح شکل می‌گیرد. Mandalas روشه در زبان سانسکریت دارد به معنای دایره که قدیمی‌ترین روش مدیتیشن بوده. تفاوت آن با بقیه در این است که از رنگ استفاده می‌شود و هر رنگ هم مفهوم خاصی دارد. Doodle Art اگر جزء این چهار دسته نباشد، جزء منحصربه‌فردی را در برر خواهد داشت. دودلینگ در هنردنیایی نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد.

▲ پس دودلینگ نوعی زبان تصویری است؟

پیکاسو می‌گوید ۵۰ سال طول کشید تا توانستم مثل کودکان نقاشی کنم یا مارک شاگال که توصیه می‌کند برای یک بار هم که شده به کودکی خودتان بازگردید. تحقیقاتی در دانشگاه کمبریج از سوی جسیکا کانی در سال ۲۰۱۱ انجام شد و کودکانی را دعوت کردند تا با انگشت روی

رونمایی و نصب مجسمه عباس کیارستمی

مجسمه ساخته شد که این مجسمه شامل دو دست، دوربین عکاسی و یک عینک است.»

در پایان او عنوان کرد: «جنس اثر، بتون کلاسه سنگ و ابعاد آن یک در یک اندازه طبیعی است که نصب قطعات و نصب روی پایه دو روز گذشته انجام شد و این مجسمه آماده نصب در زیر تک‌درخت است.» عباس کیارستمی، زاده ۱ تیر ۱۳۱۹ تهران در تیرماه سال ۱۳۹۵ برای درمان راهی فرانسه شد و سرانجام روز ۱۴ تیر در یکی از بیمارستان‌های فرانسه درگذشت. علت فوت خطای پزشکی عنوان شد. در کتاب «مرگ و دیگر هیچ» که توسط بهمن کیارستمی و به کوشش نشر نظر منتشر شده، دست‌نوشته‌های عباس کیارستمی در سال ۱۳۷۶ و با خط خودش منتشر شده‌اند. در ابتدای این کتاب شعری هایکو از عباس کیارستمی آورده شده: «من می‌خواهم



با مرگ خود بمیرم، نه با مرگ پزشکی»، اما علت مرگ کیارستمی نشان می‌دهد که او به این آرزوی دیرینه‌اش نرسیده است. او تیرماه ۱۳۹۵ در لواسان به خاک سپرده شد.

گفت‌وگو با «ایرج شافعی» به بهانه نمایشگاه در گالری «طراحی هنر»

دقیق‌تر به گذشته نگاه کنیم

▲ نظر مخاطبی که به عرف و اندازه عادت کرده یا کلا مخاطب عام چیست؟ در همه تابلوهایم نوع نگاه و تفکر من جاری است و به نظر من، هر کسی در عالم هنر، هنگامی که خودش باشد، مخاطب و علاقه‌مند پیدا می‌کند.

هنرمند زمانی کارش هنر است که فقط برای ایده و تفکر خود کار کند. من جزء معدود نقاش‌هایی هستم که در این ۳۵ سال چهار الی پنج بار سبک نقاشی‌هایم را عوض کردم و هر بار مخاطبان خود را داشته‌ام.

▲ شما در دوره‌ای شاگرد استنادانی مانند آیدین آغداشلو بودید و الان در کسوت استادی که خود شاگردانی دارد، چه تفاوت‌هایی میان این دو دوره می‌بینید؟

ما در آن سال‌ها خیلی سختی و ریاضت کشیدیم. علاوه بر نقاشی، برای درک تکنیک بالای این استادان و برای شناخت و آگاهی از گستردگی و بزرگی هنر و رسیدن به تفکر هنری، اشعار و کتاب‌ها خواندیم، فیلم‌ها دیدیم و موسیقی‌ها شنیدیم. امیدوارم برای نسل جدید هم همین‌طور باشد.

▲ توصیه شما برای ورود علاقه‌مندان به دنیای نقاشی چیست؟

به نظرم برای ورود به نقاشی، اولین، مهم‌ترین و اصلی‌ترین موضوع این است که فرد برای تفکر خود ارزش قائل باشد و آن را پرورش دهد. هر چیزی که دارد و می‌داند را کافی نداند. باید فکر و تکمیل و گسترش یابد، کار کند و آن وقت است که آن فرد، مخاطب خود را پیدا می‌کند و به هنرمند تبدیل می‌شود.

▲ نگاه مسئولان به آثار و سبک شما چیست؟ به علت نوع و سبک من که اغلب زمینه ایرانی و فرهنگی دارد، در بسیاری از نمایشگاه‌ها، ادارات و بخش‌های دولتی که به هر نحو آثاری از من بوده است، استقبال شده است.

▲ درباره نمایشگاه طبیعت بی‌جان که برگزار شد، آثار و سبک حاکم بر آن چه بود؟ این نمایشگاه نوزدهمین نمایشگاه انفرادی من است. نوع نقاشی‌ها رئالیستی‌اند که حس سوررئال دارد.

بیشتر هم درباره متریال‌ها و پس‌زمینه‌های ایرانی قدیمی است. در کل اگر کسی دوست دارد کمی هنرهای قدیم ایران را که با امروز ترکیب شده است ببیند، فکر می‌کنم نمایشگاه بدی نبود.

▲ دلیل اینکه همه آثار شما در همان روزهای ابتدای فروش می‌رود، چیست؟

نمی‌دانم! شاید من خوب کشیدم و به من محبت دارند ولی قطعا دلیل اینکه کاری فروش می‌رود، این است که مخاطبان، کلکسیونرها و... می‌توانند با اثر آن ارتباط برقرار کنند و فکر می‌کنم این ارتباط برای آثار من، از خریداران در خارج از ایران تا کسانی که داخل هستند، برقرارکردن یک حس نوستالژیک با کارها بوده است.



تبریک چین‌چان نی‌کره که یک

دریچه

ویرانه‌ها



● **یاسمین خلیلی‌فرد:** «دوئت» اولین فیلم نوید دانش است که پس از چهار سال این روزها به ارکان عمومی درآمده. فیلم در الگوی روایی خود بر ساختار روایت‌های مجزا از زندگی‌های چهار شخصیت خود مبتنی شده است و یک مرکز ثقل روایی متمرکز، این چهار آدم را به هم ربط می‌دهد. درام شروع بدی ندارد. در سکانس آغازین فیلم حامد و مینو (مرتضی قرشباش/ هدیه تهرانی) به مخاطب معرفی می‌شوند و بعد سکانس مذکور کات می‌خورد به سکانس کتاب‌فروشی و مواجهه برنامه‌ریزی‌شده حامد با سپیده (نگار جوهریان). اینکه نسبت کاراکترها در گذشته و رابطه حال‌حاضر آنها به‌واسطه این شیوه از انتخاب رمزگشایی می‌شود، علاوه‌بر غافلگیری بیش‌آمده برای

سپیده برای مخاطب نیز تا حدودی غافلگیرکننده است. دوربین از آنجا به‌بعد با سپیده همراه می‌شود تا به واکاوی درونیات و تغییروتحولات روحی او پس از آن اتفاق بپردازد و خوب هم پیش می‌رود، اما پس از درگیرشدن مسعود (علی صففا)، همسر سپیده، با ماجرا، دیگر فیلم به ورطه تکرار و سکون می‌افتد. درام دچار کش‌آمدگی می‌شود و بدتر آنکه دیگر موقعیت‌های فیلم‌نامه به قصه تبدیل نمی‌شوند و فیلم مدام درجا می‌زند و ریتمی ایستا پیدا می‌کند. فیلم‌نامه «دوئت» پتانسیل آن را داشته که واقعه‌های مهمی را شکل دهد یا دست‌کم همین وقایع را به شکل هوشمندانه‌تری جلو ببرد، اما این اتفاق نیفتاده است؛ مثلاً اولین روایتی مسعود با مینو می‌توانست بسیار پخته‌تر از شکل فعلی‌اش باشد، دیالوگ‌های بهتری می‌توانست بین آنها شکل بگیرد و شاهد واکنش‌های غافلگیرکننده‌تری از سوی مینو باشیم. اما این سکانس در شکل فعلی‌اش هدر رفته است. ضمن آنکه برخی عناصر و المان‌های فیلم، نقش کاربردی در درام ندارند. خانه قدیمی در حال نوسازی روح اول، گرچه به لحاظ سمبلیک می‌تواند دالالت‌کار رابطه قدیمی و ویران‌شده مرد و نوسازی آن نصادی از آغاز یک رابطه نو باشد، اما به‌طورکلی این حجم از تمرکز روی «خانه» کارکردی در درام ندارد و تنها به ازریتم‌افتادن فیلم منتهی می‌شود. ضمن آنکه فیلم از طولانی‌بودن بعضی سکانس‌هایش لطمه خورده است. «دوئت» شاید ایده اولیه بکر و دست‌نخورده‌ای داشته باشد، اما همین ایده برای شکل‌گیری یک فیلم‌نامه بلند لاغر به نظر می‌رسد و آثار کم‌هلاتی‌اش را بر پیکره کلی فیلم می‌توان دید. درواقع بزنگاه‌های اخلاقی و احساسی‌ای که آدم‌های قصه در آنها قرار می‌گیرند پتانسیل چندانی برای خلق کش‌ها و واکنش‌های مختلف و پرشاخ‌وپرک کاراکترها ندارد و همین کامیگی درام را دچار رکود کرده و امتیازهای خوب اجرایی فیلم را زیر سایه منطق دراماتیکش مخدوش می‌کند. «دوئت» اما اجرای تمیز و شسته‌ورفته‌ای دارد. دکوپاژهای آن به نسبت فیلم‌اولی‌بودن کارگردانش دقیق و سنجیده‌اند و فیلم‌ساز به فرم تصویری قابل‌اعتنایی دست یافته است. از دیگر امتیازهای فیلم، حفظ وحدت و یکدستی لحن آن است به این معنا که لحن فیلم چندپاره و فضای درام نیز در طول روند پیشرفت آن دچار ازهم‌گسختگی نمی‌شود، باین‌حال رفته‌رفته فیلم‌نامه نقصان‌های خود را آشکار می‌کند و فقدان درام‌پردازی و قصه‌گویی در فیلم به چشم می‌آید. سکون و سردی حاکم بر فضای فیلم موجب آن شده است تا بازی‌های درونی بازیگران را در بسیار باورپذیر از آب درآیند، ضمن آنکه دانش در هدایت بازیگران خود کاملاً مسلط عمل کرده است. علی صففا شبیه صفای بسیاری از فیلم‌های دیگرش است؛ مصمم، متفکر و مملو از سکوتی که در پس آن حرف‌های بسیاری نهفته است. هدیه تهرانی یک درگدیسی طریف درونی را در بازی خود به نمایش می‌گذارد که بجا و به‌اندازه است و نگار جوهریان این‌بار بازی درونی موهجی دارد که توداری و سکوت پرمعنای سپیده را خوب درآورده و از بازی‌های بیرونی او متمایز است.

خبر

تبریک کانون کارگردانان به آبیار

● **کروه هنر:** در پی اهدای جایزه زنان برتر جهان اسلام به ترکس آبیار، کانون کارگردانان سینمای ایران به این فیلم‌ساز تبریک گفت. به گزارش روابطعمومی کانون کارگردانان، در متن این پیام آمده است:«سرکار خانم ترکس آبیار، کسب جایزه زنان برتر جهان اسلام و دریافت نشان زنان راهبر ۲۰۲۰ را به شما تبریک می‌گوییم. این جایزه موفقیتی است برای زنان کشورمان که هر روز بیش از پیش تلاش می‌کنند محدودیت‌ها را کنار بزنند. امیدواریم در این مسیر شاهد موفقیت تمامی سینماگران زن فارغ از هرگونه نگاهی باشیم». ترکس آبیار، هنرمندفیلم‌ساز که در کارنامه هنری‌اش ساخت آثاری مانند «شیی که ماه کامل شد»، «نفس»، «شیار ۱۴۳» و... را دارد، سه‌شنبه، ۲۹ بهمن، در پاکستان جایزه بخش بین‌المللی زنان راهبر را در مراسمی ویژه دریافت کرد.